

همانا که بعضی<sup>۱</sup> مردم آنرا باور نکنند و استوار ندارند که دکانهای بزازان و صرافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس<sup>۲</sup> و جامه‌های زربفت و قصب چایی نبود که کسی بنشیند و همه از سلطان ایمنند<sup>۳</sup> که هیچکس از عوانان و غمازان نمی-ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی<sup>۴</sup> ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم<sup>۵</sup> یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتند<sup>۶</sup> و مال ایشانرا حد و حصر نتوانستم<sup>۷</sup> کرد و آن آسایش و امن<sup>۸</sup> که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی<sup>۹</sup> ترسا دیدم که از متمدولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی‌ها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد، غرض آنکه یکسال آب نیل وفا نکرد و غله گران شد، وزیر سلطان این ترسا را بخواند و گفت: سال نیکو نیست و بردل سلطان جهت رعیت بارست، تو چند غله توانی<sup>۱۰</sup> بدهی خواه ببها، خواه بقرض؟ ترسا گفت: بسعادت سلطان و وزیر من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر بدهم، و در<sup>۱۱</sup> این وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهت بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی را چند مال باید تا غله او این مقدار باشد، و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود<sup>۱۲</sup> که در ایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها، که نه سلطان بر کسی<sup>۱۳</sup> ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد و آنجا کاروانسرای دیدم که دارالوزیر میگفتند، در آنجا قصب فروشند و دیگر هیچ و در آشکوب زیر خیطاطان نشینند و در بالای<sup>۱۴</sup> رفا آن<sup>۱۵</sup>. از تیم بان<sup>۱۶</sup> پرسیدم که اجرت<sup>۱۷</sup> این تیم چندست؟ گفت: هر سال بیست هزار دینار مغربی بود، اما این ساعت

۱ - نپ: بعضی . ۲ - بپ (در اصل): مردم آن . (اصلاح): مردم را آن .

۳ - نپ: «و جنس» ندارد . ۴ - کلمه بود از «ط» است، نپ: حای . ۵ - نپ:

ایمن . ۶ - بپ: کس . ۷ - بپ: نگویم . ۸ - بپ: بیافتند . ۹ - بپ: نداستم.

۱۰ - «و امن» از «نپ» است . ۱۱ - ط: شخص . ۱۲ - بپ: بوابی که .

۱۳ - ب، ط: در این . ۱۴ - ط: باید . ۱۵ - بپ: کس . ۱۶ - بپ: در بالای

همه . ۱۷ - «ط» «در بالای رفا آن» ندارد . ۱۸ - بپ: نیم آن . ۱۹ - بپ:

نپ: اجرة .

گوشه‌یی از آن خراب شده است<sup>۱</sup> عمارت میکنند، هر ماه یک هزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند<sup>۲</sup> که در این شهر بزرگتر ازین<sup>۳</sup> و بمقدار این دو بیست خان باشد.

صفت خوان سلطان عادت ایشان چنین<sup>۴</sup> بود که سلطان در سالی بدو عیدخوان پند<sup>۵</sup> و بار دهد خاص و عام<sup>۶</sup> را، آنانکه خاص<sup>۷</sup> باشند در حضرت او باشند و آنچه عام باشد<sup>۸</sup> در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود<sup>۹</sup> که برای العین بینم. با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و دوستی پدید<sup>۱۰</sup> آمده گفتم: من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، با نعمت و تجمل بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیر المؤمنین را هم بینم<sup>۱۱</sup>. او با پرده دار<sup>۱۲</sup> که صاحب الستر<sup>۱۳</sup> گویند بگفت<sup>۱۴</sup> سلخ رمضان سنه اربعین و اربعمائه که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و<sup>۱۵</sup> سلطان از نماز بآنجا آید و بخوان<sup>۱۶</sup> بنشینند، مرا آنجا<sup>۱۷</sup> برد. چون از در سرای بدرون<sup>۱۸</sup> شدم عمارتها و صفاها و<sup>۱۹</sup> ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم کتاب بتطویل<sup>۲۰</sup> انجامد. دوازده قصر درهم ساخته همه مربعات<sup>۲۱</sup> که در هر یک که میرفتی از دیگری<sup>۲۲</sup> نیکوتر بود و هر یک بمقدار<sup>۲۳</sup> صدارش در صدارش. و یکی ازین جمله چیزی بود شصت<sup>۲۴</sup> اندر شصت<sup>۲۵</sup> ارش<sup>۲۶</sup> و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلو<sup>۲۷</sup> چهارگز<sup>۲۸</sup> از سه جهت آن تخت همه از زر بود، شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر

- ۱ - ب، ط: شده. ۲ - ط: گفتند. ۳ - ط، و: متن مطبوع افزوده: نیست. ۴ - ب، ط: چنین. ۵ - ب، ط: خان نهد. ۶ - ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ - ب، نپ: آنکه خواص. ۸ - ب: عوام باشند؛ نپ: ... باشند. ۹ - ط: داشتم. ۱۰ - «نپ» واو ندارد. ۱۱ - ب: پدید؛ نپ: (اصل): پدید (اصلاح): پدید. ۱۲ - نپ «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ - نپ: پرده دار ایشان. ۱۴ - ط: استر. ۱۵ - ط: می گویند...؛ نپ: .. بگفت و. ۱۶ - واو از «نپ» است. ۱۷ - نپ: بخان. ۱۸ - ط: بآنجا. ۱۹ - ب: نپ: بدر (احتمال حاشیه ب: در). ۲۰ - نپ: صفا. ۲۱ - ط: بطول. ۲۲ - دو کلمه اخیر در «ط» نیست. ۲۳ - نپ: ... از یکدیگر؛ ب: میرفتم از یکدیگر؛ ط: میرفتم. ۲۴ - نپ: مقدار. ۲۵ - نپ: شصت. ۲۶ - کلمه از «ط» است. ۲۷ - «نپ» افزوده: در عرض چهارگز.

کرده و کتابتی<sup>۱</sup> بخط پاکیزه بر آنجا نوشته و همه<sup>۲</sup> فرش و طرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون<sup>۳</sup> باندازه هر موضعی یافته<sup>۴</sup> بودند، و دارا فرینی<sup>۵</sup> مشبك از زر بر کنارهای آن<sup>۶</sup> نهاده که صفت آن نتوان کرد و از پس تخت که با جانب دیوارست درجات نقره گین<sup>۷</sup> ساخته و آن تخت خود چنان بود که اگر این کتاب سربسر صفت آن باشد سخن مستوفی و کافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتبه<sup>۸</sup> آن روز باشد که سلطان خوان<sup>۹</sup> نهد. آرایش خوان<sup>۱۰</sup> را درختی دیدم<sup>۱۱</sup> چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن<sup>۱۲</sup> از شکر ساخته و اندر هزار<sup>۱۳</sup> صورت و تمثال ساخته، همه از شکر. و مطبخ سلطان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از گوشك راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیا بود که هر روز چهارده شتروار<sup>۱۴</sup> برف بشرابخانه<sup>۱۵</sup> سلطان بردندی و از آنجا بیشتر امراء و خواص را راتبهها بودی و اگر مردم شهر جهت رنجوران طلبیدندی هم بدادندی و همچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی از<sup>۱۶</sup> حرم بخواستندی بدادندی و همچنین روغنهای دیگر چون روغن بلسان و غیره<sup>۱۷</sup> چندانکه این اشیاء مذکور<sup>۱۸</sup> خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت<sup>۱۹</sup> سلطان مصر<sup>۲۰</sup> - امنیت<sup>۲۱</sup> و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکانهای  
 ۱۵ بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی، الادامی بروی کشیدندی، و کس نیارستی  
 بچیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را<sup>۲۲</sup> نزدیک بود و او را مال  
 بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او<sup>۲۳</sup> داشتند. روزی لشکریان دست<sup>۲۴</sup> بر این

۱ - نپ: کتابه . ۲ - نپ: هر . ۳ - ط: همه دیبای . . . بوقلمون بود . ۴ - نپ: یافته . ۵ - نپ: دارا فرینی . ۶ - «آن» از «ط» است . ۷ - ب: نقر گین . ۸ - نپ: راتب . ۹ - نپ: خان . ۱۰ - نپ: و درختی دیدم ساخته . ۱۱ - ط: آن را . ۱۲ - ط: بودند و بهزار . ۱۳ - ط: شتردار . ۱۴ - ط: بشرابخانه . ۱۵ - «نپ» و او اضافه دارد . ۱۶ - ب، نپ: اشیای مذکور . ۱۷ - ب، نپ: سیر . (سیره: ) . ۱۸ - کلمه در «ط» نیست . ۱۹ - ب، نپ: امن . ۲۰ - نپ: سلطان . ۲۱ - نپ: برو . ۲۲ - نپ: سلطان .

یهودی<sup>۱</sup> برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بگردند<sup>۲</sup> از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرا بیرون شد و خلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمه روز در<sup>۳</sup> میدان ایستاده بودند، خادمی<sup>۴</sup> از سرای بیرون آمد<sup>۵</sup> و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان یکبار آواز دادند که بند گانیم و طاعت دار، اما گناه کرده ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که باز گردید، در حال بازگشتند. و آن جهود مقتول را ابوسعید گفتندی پسری داشت و بر اداری، گفتند مال او را خدایتعالی داند که چند دست و گفتند بر بام سرای سیصد تغار نقره گین بنهاده است<sup>۶</sup> و<sup>۷</sup> در هر یک درختی کشته، چنانست که باغی و<sup>۸</sup> همه درختهای متمر و حامل،<sup>۹</sup> بر اندر او کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرستاد<sup>۱۰</sup> که دویست هزار دینار مغربی خزانة را خدمت کنم، در سر، این وقت<sup>۱۱</sup>، از آنکه می ترسید سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانه خود<sup>۱۲</sup> باز روید که نه کس را<sup>۱۳</sup> با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد.

از شام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهرها و روستاها هر<sup>۱۴</sup> مسجد که بود همه را اخراجات بروکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوری و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و قرآشان و مؤذنان و غیر هم. و یکسال والی شام نوشته بود که<sup>۱۵</sup> زیت اند کست اگر فرمان باشد مسجد را<sup>۱۶</sup> زیت حار بدهیم، و آن روغن تهرب و شلغم باشد، در جواب گفتند: تو فرمانبری نه وزیر، چیزی که بخانه خدایتعلق داشته باشد در آن تغییر<sup>۱۷</sup> و تبدیل جایز نیست و قاضی القضاة را هر ماه دو هزار دینار مغربی مشاھرہ بود و هر قاضی<sup>۱۸</sup> بنسبت وی، تا بمال کس<sup>۱۹</sup> طمع نکنند و بر مردم

۲۰ - ۱ - نپ: یهود . ۲ - نپ: کردند . ۳ - متن مطبوع: بصحارا . ۴ - نپ: نیروز در آن . ۵ - نپ ( اصل ) : خادمان ( اصلاح ) : خادم . ۶ - نپ: آمدند . ۷ - نپ: نقرگین نهاده است . ۸ - « نپ » واو ندارد . ۹ - نپ: حال . ۱۰ - نپ: « فرستاد » ندارد . ۱۱ - ب: ط: آن وقت . ۱۲ - نپ: کلمه را ندارد . ۱۳ - ط: کسی را . ۱۴ - ط: روستا . ۱۵ - نپ: که امسال . ۱۶ - نپ: بساجد را ( ط: مساجد را . حاشیة ب ) . ۱۷ - نپ: در آنجا تغییر؛ ب: در آنجا . ۱۸ - « نپ » افزوده: ( ظ ) . ۱۹ - نپ: کسی .

حیف نرود. و عبادت آنجا چنان بود که در اواسط رجب مثال سلطان در مساجد بخواندندی که یا معشر المسلمین موسم حج میرسد و سیل سلطان بقرار معهود بسا لشکریان<sup>۱</sup> و اسپان و شتران<sup>۲</sup> و زاد معد<sup>۳</sup> است، و در رمضان همین منادی بگردندی<sup>۴</sup> و از اوّل ذی القعدة آغاز خروج گردندی، و بموضعی معین فرود آمدندی<sup>۵</sup> نیمه<sup>۶</sup> ماه ذی القعدة روانه شدندی و هر روز خرج علوفه<sup>۷</sup> این لشکر یکهزار دینار مغربی بودی بغیر از بیست دینار که هر مردی را مواجب بودی، که<sup>۸</sup> به بیست و پنجروز بمکه شدندی و ده روز آنجا مقام بودی و<sup>۹</sup> به بیست و پنجروز تا بمقام<sup>۱۰</sup> خود رسیدندی، دو ماه شصت<sup>۱۱</sup> هزار دینار مغربی علوفه<sup>۱۲</sup> ایشان بودی غیر از تعهدات و صلوات و مشاهرات<sup>۱۳</sup> و شتر که سقط شدی. پس در سنه<sup>۱۴</sup> تسع و ثلثین و اربعمائه سجد سلطان بر مردم خواندند که امیر المؤمنین میفرماید که حجّاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجّاج کنند که امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است، این معنی بشفقت مسلمانی میگویم. و<sup>۱۵</sup> حجّاج در توقف ماندند و سلطان جامه<sup>۱۶</sup> کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامه<sup>۱۷</sup> کعبه میفرستادی<sup>۱۸</sup> و این سال چون جامه براه قلزیم گسیل<sup>۱۹</sup> کردند من با ایشان برفتم.

غرة شهر ذی القعدة از مصر بیرون شدم و<sup>۲۰</sup> هشتم<sup>۲۱</sup> ماه بقلزم رسیدیم و از آنجا کشتی براندند<sup>۲۲</sup> پانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار<sup>۲۳</sup> میگفتند و<sup>۲۴</sup> بیست و دویم ماه بود و از آنجا بچهارروز بمدینه رسول الله<sup>۲۵</sup> رسیدیم.<sup>۲۶</sup>

- ۱ - نپ : لشکر . ۲ - ب ، نپ : شتر . ۳ - ط ، متن مطبوع : معتاد ، نپ : ( اصلی ) ؛ معد ( اصلاحی ) ؛ مستعد . ۴ - ط ، متن مطبوع : میگردندی . ۵ - ب ؛ فرو . . . ؛ نپ : فرو می آمدندی . ۶ - نپ : هه . ۷ - نپ « که » ندارد . ۸ - « ب » و او ندارد . ۹ - نپ : با مقام ( بجای : تا بمقام ) ؛ ط : که تا بمقام . ۱۰ - ط : شدی . . . ؛ نپ : شست . ۱۱ - « نپ » باصلاح جدیدست و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ۱۲ - نپ میگوئیم . و او هم ندارد ( ظ ) . ۱۳ - ب ، نپ ( اصلی ) ؛ بفرستادی ؛ متن مطبوع و « نپ » اصلاحی : میفرستادی . ۱۴ - ط : چون حاج . . . میل . ۱۵ - « نپ » و او ندارد . ۱۶ - ب ، ط : بیستم ( و آن غلطست ) . ۱۷ - ب ، ط : براندیم . ۱۸ - نپ : جار . ۱۹ - کلمه الله در « ط » و « نپ » نیست . ۲۰ - ب ؛ صلی الله علیه و سلم ؛ نپ : علیه الصلوة والسلام . ۲۱ - ط : راهست . « ب » کلمه را ندارد .

مدینه رسول الله<sup>۱</sup> شهر است بر کناره<sup>۲</sup> صحرائی بهاده و زمین نمناک و شوره دارد  
 و آب روان دارد<sup>۳</sup> اما اندک، و خرماستانست و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است و  
 مسجد رسول الله<sup>۴</sup> همچندانست<sup>۵</sup> که مسجد الحرام<sup>۶</sup> و حضرة رسول<sup>۷</sup> در پهلوئی  
 منبر<sup>۸</sup> مسجدست، چون رو<sup>۹</sup> قبله نمایند جانب<sup>۱۰</sup> چپ، چنانکه چون خطیب از<sup>۱۱</sup> منبر  
 ذکر پیغمبر<sup>۱۲</sup> کند و صلوات دهد روی بجانب راست کند<sup>۱۳</sup> و اشاره بمقبره کند و  
 آن خانه بی منعمس است و دیوارها از<sup>۱۴</sup> میان ستونهای مسجد بر آورده است و پنج<sup>۱۵</sup>  
 ستون در گرفته است و بر سر این<sup>۱۶</sup> خانه همچو حطیره کرده، بدار افزین<sup>۱۷</sup>، تا کسی  
 بدانجا<sup>۱۸</sup> نرود و دام در گشادگی<sup>۱۹</sup> آن کشیده با مرغ بدانجا<sup>۲۰</sup> نرود. و میان مقبره و  
 منبر هم حطیره بیست<sup>۲۱</sup> از سنگهای<sup>۲۲</sup> رخام کرده خونیشگاهی<sup>۲۳</sup> و آنرا روضه گویند  
 و گویند آن ستانی<sup>۲۴</sup> از استانهای بهشتست چه رسول الله<sup>۲۵</sup> فرموده است: « بین  
 قبری و منبری روضه من ریاض الجنة » و سیه گویند آنجا فر فاطمه زهراست علیها  
 السلام<sup>۲۶</sup> و مسجد را در یست<sup>۲۷</sup> و از سهر سرون سوی جنوب صحرا بیست و

- ۱ - رسول الله در « ط » بیست و « ب » و « پ » علیه السلام اصافه دارند .  
 ۲ - بپ کنار ۳ - ب ، ب است ۴ - ب علیه الصلوه والسلام ۵ - ب ،  
 ۱۵ ط چندان « ب » چندانست و بخط الحاقیست ۶ - در حاشیه « ب » بخط  
 اصلی افزوده . « از مسجد الحرام خورد ( = خورد ) ترست » و اس عبارت لاند سعه بدل  
 حمله ( ۶ - ۴ ) است که باسح بهییده و بطور سقط در این موضع در حاشیه امروده ( حاشیه  
 ب ) ۷ - ب ، ب . علیه السلام ۸ - در « ب » مسر با اصلاح الحاقیست  
 ۹ - ( احمال حاشیه « ب » روی ) ۱۰ - ب ، ب احاب ۱۱ - ط در  
 ۲۰ ۱۲ - ب ( در اصل ) از دست چپ کند ( اصلاح مثل من ) ۱۳ - ب ( در اصل )  
 بیح ( اصلاح ماسد من ) ۱۴ - ب آن ۱۵ - ب بدار آفرین ( = بدار افزین )  
 ۱۶ - ب بر آجا . ۱۷ - ب ، ط گشادی ۱۸ - ب بر آجا ، ب ( با اصلاح  
 جدید ) آجا ( اصل ) آن ۱۹ - ب حطیرست ۲۰ - ب ( در اصل )  
 سنگهای ( اصلاح ماسد من ) ۲۱ - دو کلمه اخیر در « ط » بیست و ب پشگاهی ،  
 ۲۵ ب پشگاهی ( بدون هیچ نقطه ) من صحیح بیاسی است ۲۲ - ب ، ب استان ( من  
 احتمال حاشیه « ب » است ) ۲۳ - « ب » رسول علیه السلام ، ب علیه السلام . ۲۴ - ط :  
 زهرا علیها السلام است ۲۵ - ( ب در حاشیه آورده کذا ایضاً می « ب » ، وحتماً باید در عبار  
 قلعی یا سقطنی باشد و الا این عبار لغو خواهد بود مثل المارحاره چه لا ، هر مسجدی دارد )

گورستان است<sup>۱</sup> و قبر حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه آنجا است و آن موضع را قبور الشهداء گویند. پس دو روز ما<sup>۲</sup> بمدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود و تنگنای<sup>۳</sup> چون دره و آنرا جحفة می گفتند و آن میقات مغرب و شام و مصر است، و میقات آن موضع باشد که حج را<sup>۴</sup> احرام گیرند. و گویند یکسال حجاج آنجا فرود<sup>۵</sup> آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی در آمد و ایشان را هلاک کرد و آنرا بدین سبب جحفة نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست<sup>۶</sup>. و ما به هشت روز رفتیم.

یکشنبه ششم ذی الحجة بمکه رسیدیم بیابان الصفا فرود<sup>۷</sup> آمدیم. و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان یکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتند و از هیچ طرف حاج نیامده<sup>۸</sup> بود. روز چهارشنبه ییازی حق سبحانه و تعالی بعرفات<sup>۹</sup> حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی<sup>۱۰</sup> از حجاز روی بیرون نهادند بهر<sup>۱۱</sup> طرف. و در این نوبت شرح حج و وصف مکه نمیگویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که نوبت دیگر ششماه مجاور بودم، و آنچه دیدم بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصر رسیدم<sup>۱۲</sup> و درین سال سی و پنج هزار آدمی از حجاز بمصر آمدند و سلطان همه را جامه پوشانید<sup>۱۳</sup> و اجری<sup>۱۴</sup> داد تا سال<sup>۱۵</sup> تمام که همه گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و در زمین حجاز طعام فراخ شد و باز اینهمه خلق را در خورد هر یک<sup>۱۶</sup> جامه پوشانید و صلات<sup>۱۷</sup> داد و

۱- نپ: گورستانست. ۲- ب: امیر المؤمنین حمزه؛ در «نپ» کلمه امیر بخط الحاقی است. ( «ب» در حاشیه افزوده: لابد باید قلط باشد چه اطلاق امیر المؤمنین بر حمزه بکلی در غیر موضع خود است). ۳- ب: نپ: ما دو روز. ۴- ب: تنگنای. (حاشیه ب: ظ: تنگنای). ۵- ب: نپ: که. ۶- نپ: کذا فی الاصل (اصلاح): حجاج. ۷- ب: آنجا حجاج...؛ نپ: آنجا حجاج فرو. ۸- نپ: سکسب (بی نقطه، سبک سبک است؟) بعد مثل متن اصلاح کرده اند. ۹- ب: نپ: فرو. ۱۰- ب: نه آمده. ۱۱- ط: بیماری. ۱۲- ب: هر؛ نپ: (در اصل): ر هر. (اصلاح): بر. ۱۳- نپ: رسیدیم. ۱۴- نپ: (در اصل): پوشید (اصلاح مثل متن). ۱۵- نپ: (در اصل): اجری (اصلاح): و اجرنی (ظ: ا: اجرا. حاشیه ب). ۱۶- نپ: (در اصل): و سال. (اصلاح مثل متن). ۱۷- نپ: (در اصل مثل متن). (اصلاح): از خورد و بزرگ. ۱۸- ب: نپ: صلاتها.

سوی حجاز روانه کرد .

و در رجب سنه اربعین و اربعمائه دیگر بار مثال سلطان بر خلق خواندند که که بحجاز قحطیست و رفتن حجاج مصلحت نیست ، بر خویشتن ببخشایند و آنچه خدایتعالی فرموده است بکنند<sup>۱</sup> اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفه سلطان را<sup>۲</sup> که هر سال بحجاز فرستادی البته قصور و احتباس نبودی و جامه کعبه<sup>۳</sup> و از آن خدام<sup>۴</sup> و حاشیه و امرای مکه و مدینه وصلت<sup>۵</sup> امیر مکه و مشاهره<sup>۶</sup> او هر ماه سه هزار دینار و اسب و خلعت بود که<sup>۷</sup> بدو وقت فرستادی . در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست وصحبت او روانه کردند<sup>۸</sup> و من با وی برفتم براه قلزم، و این نوبت کشتی بجزار رسید پنجم<sup>۹</sup> ذی القعدة و حج نزدیک تنگ در آمده<sup>۱۰</sup> اشتری به پنج دینار بود بتعجیل برفتیم<sup>۱۱</sup> .

هشتم ذی الحججه بمکه رسیدیم<sup>۱۱</sup> و بیاری حق<sup>۱۲</sup> سبحانه و تعالی حج بگزاردیم<sup>۱۳</sup> از مغرب قافله بی عظیم آمده بود و آن سال بدر<sup>۱۴</sup> مدینه شریفه عرب از ایشان خفارت خواست بگناه بازگشتن از حج ، و میان ایشان جنگ برخاست<sup>۱۵</sup> و از مغربیان زیادت از دو<sup>۱۶</sup> هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب<sup>۱۷</sup> نشدند . و بهمین حج از مردم خراسان قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی<sup>۱۸</sup> بمدینه رسیدند . ششم ذی الحججه ایشان را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند ، گفته بودند هر که ما را درین سه روز که مانده است بمکه رساند چنانکه حج دریابیم هر یک از ما چهل دینار بدهیم ،

۱ - نپ : بکنید . ۲ - نپ «را» ندارد . ۳ - نپ ، ب : و آن جامه کعبه .  
 ۴ - ب : خدم ؛ ( «نپ» در اصل : خدام ) . ۵ - ط : وصله . مشاهره هر کس در ؛ ب : وصله...  
 ۶ - «که» از «ط» است . ۷ - ط : کردند . ۸ - ( «ب» در حاشیه افزوده : تاریخ گویند باید غلط باشد و شاید صواب « بیست و پنجم » باشد چنانکه از ملاحظه بعد ظاهر میشود ) .  
 یا توجه بدت سفر اول مکه سدس بیست و پنجم تأیید میشود رجوع به ص ۷۲ سطر ۲۹۶ شود .  
 ۹ - ط : نزدیک شده بود . ۱۰ - ب : برفتیم . ۱۱ - ب : رسیدیم . ۱۲ - کلمه از «نپ» است .  
 ۱۳ - ب ، نپ : بگذاردم . ۱۴ - ط : بود در . ۱۵ - ط : خواست . ۱۶ - نپ : ده . ۱۷ - نپ : با مغرب . ۱۸ - «نپ» اصلاحی است . متن معلوم نیست چه بوده است .



اعراب<sup>۱</sup> بیامدند و چنان<sup>۲</sup> کردند که بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند<sup>۳</sup> و زر بستاندند و ایشانرا يك يك بر شتران جَمَّازَه بستند و از مدینه بر آمدند<sup>۴</sup> و بعرفات آوردند<sup>۵</sup> دو تن مرده که<sup>۶</sup>، بر آن شتران بسته بودند، و چهار تن زنده بودند، اما نیم مرده، نماز دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند چنان شده بودند که بر بای نمیتوانستند ایستادن<sup>۷</sup> و سخن نیز نمیتوانستند گفتن<sup>۸</sup>. حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم که زر که داده ایم شما را باشد ما<sup>۹</sup> را بگذارید که یطاعت شدیم، ازمانشیندند و همچنان برانندند.<sup>۱۰</sup> فی الجمله آن چهار تن حج کردند و براه شام بازگشتند، و من چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که کتب داشتم آنجا و نیت باز آمدن نداشتم. و امیر مدینه آن سال بمصر آمد که او را بر سلطان رسمی بود و هر سال بوی دادی، از آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین بن علی<sup>۱۱</sup> داشت، من با او در کشتی بودم تا بشهر قلزم و از آنجا هم چنان تا بمصر شدیم.

در سنه احدى و اربعین و اربعمائة که بمصر بودم خبر آمد که ملك حلب عاصی شد از<sup>۱۲</sup> سلطان و او چاکری از آن سلطان بود که پدران او<sup>۱۳</sup> ملوک حلب بودند<sup>۱۴</sup> سلطان را خادمی<sup>۱۵</sup> بود که او را عمدة الدوله میگفتند و این خادم امیر مطالبیان بود<sup>۱۶</sup> و عظیم توانگر و مالدار بود، و مطالبی آنرا گویند، که در گوهای<sup>۱۷</sup> مصر طلب گنجب و دینه ها کنند و از همه مغرب و دیار مصر و شام مردم آیند و هر کس در آن گوها و<sup>۱۸</sup> سنگسارهای<sup>۱۹</sup> مصر رنجها برند و مالها صرف<sup>۲۰</sup> کنند و بسیار را<sup>۲۱</sup> بوده

۱ - نپ ( در اصل ) : عرب . ( اصلاح مانند متن ) . ۲ - نپ : و چنین .  
 ۳ - نپ ( اصل ) : رسانید ( اصلاح ) رسانیده . ۴ - ط : آمدند . ۵ - ط : رسانیدند .  
 ۶ - نپ « که » ندارد . ۷ - ط : نشستن ؛ نپ : ایستادن ( بعد مانند متن اصلاح کرده اند ) .  
 ۸ - جمله اخیر در « ط » نیست و در « نپ » بجای « نیز » « بر » آمده است . ۹ - ط : که ما را . ۱۰ - نپ : بر آمدند . ۱۱ - ب : نپ : صلوات الله علیهما . ۱۲ - نپ : در .  
 ۱۳ - ط : پدران آن . ۱۴ - ط : نپ : کوههای . ۱۵ - نپ : خادمی را . ۱۶ - ب : مطالبیان . ۱۷ - ط، نپ : گوههای . ۱۸ - نپ ( در اصل ) : و شکستهای ( اصلاح ) : و سنگسارهای ( کنایه = سنگسارهای ) . ۱۹ - ب : صرفه . ۲۰ - « نپ » : بسیار آن : ب : و بسیار آن ؛ ط : و بسیار . متن تصحیح قبایست.

باشد که دفاین و گنجها یافته باشند و بسیار را اخراجات افتاده باشد و چیزی نیافته باشند، چه میگویند که در این مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. و چون آنجا کسی چیزی یابد خمس بسططان دهد و باقی او را باشد، غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولایت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوک را باشد بداد از دهلیز و سراپرده و غیره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد. اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که<sup>۱</sup> بتدریج از خزانه او بخزانه سلطان نقل میگردند، از جمله سیصد کنیز داشت اکثر ماه روی، بعضی از آن<sup>۲</sup> بودند که ایشان را درهم بستری<sup>۳</sup> میداشت. سلطان فرمود تا ایشان را مختیر کردند، هر که شوهری میخواست بشوهری دادند و آنکه<sup>۴</sup> شوهر نمیخواست هر چه خاصه او بود هیچ تصرف ناکرده بدو میگذاشتند تا در خانه خود میباشند<sup>۵</sup> و برهیچیک از ایشان حکمی و جبری نفرمود. و چون او بحلب کشته شد، آن ملک ترسید که سلطان لشکرها فرستد، پسری هفت ساله را با زن خود و بسیار تحف و هدایا بحضرت سلطان فرستاد و برگزیده عذرها خواست. چون ایشان بیامدند قریب<sup>۶</sup> دو ماه بیرون نشستند و ایشان را در شهر نمیگذاشتند و تحفه ایشان قبول نمیگردند تا اتمه<sup>۷</sup> و قضاة شهر همه بشفاعت بدرگاه سلطان شدند و خواهش کردند که ایشان را قبول کردند و با تشریف و خلعت باز گردانیدند.

از جمله چیزها اگر کسی خواهد که بمصر باغی سازد در هر فصل که باشد بتواند ساخت، چه هر درخت که خواهد<sup>۸</sup> مدام حاصل تواند<sup>۹</sup> کرد و بنشانند، خواه مشر و محمل<sup>۱۰</sup> خواه بی ثمر<sup>۱۱</sup> و کسان باشند که دلال آن باشند و از هر چه خواهی

۱ - نپ : مدت او دو ماه باشد . ۲ - ط : از این قبیل . ۳ - نپ ( در اصل ) : بسرتی ( باصلاح جدید ) : هم بستری ( بدون « در » ) . ۴ - اصل همه جا : آنچه . ۵ - کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ۶ - « ب » در حاشیه احتمال داده : ط : می باشد . ۷ - نپ : قرب . ۸ - نپ : بر در . ۹ - ط : همه . ۱۰ - نپ ، ط : خواهی . ۱۱ - نپ ، ط : توان . ۱۲ - ب : و مجمل . ۱۳ - ط : بی ثمر باشند .

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا<sup>۱</sup> درختها در تغارها کشته باشد<sup>۲</sup> و بر پشت بامهانها، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر<sup>۳</sup> پر بار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها، و اگر کسی خواهد حملان برونند و آن تغارها<sup>۴</sup> بر چوب بندند، همچنان با درخت، و بهر جا که خواهند نقل کنند و چنانکه خواهی آن تغار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تغارها<sup>۵</sup> بکنند و پارهها<sup>۶</sup> بیرون آرند و<sup>۷</sup> درخت خود خبردار نباشد، و چنین وضع<sup>۸</sup> در همه آفاق جای دیگر<sup>۹</sup> ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست<sup>۱۰</sup>.



اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه<sup>۱</sup> مکه حر<sup>۲</sup> سهال<sup>۳</sup> الله تعالی از مصر

باز گویم :

در قاهره نماز عید بکردم و سه شنبه چهاردهم ذی الحجه سنه احدی و اربعین و اربعمائه از مصر بکشتی<sup>۱۱</sup> نشستم و<sup>۱۲</sup> براه صعيد الاعلی روانه شدم<sup>۱۳</sup> و آن روی بجانب جنوب<sup>۱۴</sup> دارد، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می آید و<sup>۱۵</sup> هم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب از آنجاست<sup>۱۶</sup> و آنجا بردو<sup>۱۷</sup> کناره نیل بسی شهرها و روستاها<sup>۱۸</sup> بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط<sup>۱۹</sup> میگفتند، وافیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد، چون بلند شود و پيله بندد، او را بشکنند، از آن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، و تخم این خشخاش<sup>۲۰</sup> خرد و چون زیره است<sup>۲۱</sup> و بدین اسیوط

۱ - ب، نپ : ایشان ( متن مطبوع ایشانرا ) . ۲ - بجز « ط » : باشد .

۳ - ط : و اکثر از آن . ۴ - ط : تغارها را . ۵ - « نپ » : و او ندارد .

۶ - بجز « ط » : بارها . ۷ - ب، نپ . این وضع ؛ ط : . . . موضع . ۸ - نپ :

جایی . . . ؛ « ط » هر دو کلمه را ندارد . ۹ - چهار کلمه اخیر در « ط » نیست . ۱۰ - ط :

خویش بغانه مکه . ۱۱ - ب، نپ : در کشتی . ۱۲ - نپ : شد . ۱۳ - نپ : روی

بجنوب . ۱۴ - ب، نپ : آنجا . ۱۵ - ط : بردور و . ۱۶ - نپ : و روستاها .

۱۷ - نپ ( اصل ) : اسیوط . بعد اصلاح کرده اند . ۱۸ - نپ ( در اصل ) : ذبرست .

از صوف گوسفند دستارها بافند که مثل او<sup>۱</sup> در عالم نباشد و صوفهای بزاریک که بولایت عجم<sup>۲</sup> آورند، و گویند مصریست، همه از این صعيد الاعلی باشد، چه بمصر خود صوف نبافند<sup>۳</sup>. و بدین اسیوط<sup>۴</sup> من<sup>۵</sup> فوطه‌یی دیدم از صوف گوسفند کرده<sup>۶</sup>. که مثل آن نه به لپاور<sup>۷</sup> دیدم و نه به ملتان و بشکل پنداشتی<sup>۸</sup> حریرست. و از آنجا بشهری رسیدیم که آن را قوص<sup>۹</sup> میگفتند و آنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی<sup>۱۰</sup> که هر که آن ببیند تعجب کند، شارستانی<sup>۱۱</sup> کهنه و از سنگ با روی<sup>۱۲</sup> ساخته و اکثر عمارتهای<sup>۱۳</sup> آن از سنگهای بزرگ کرده که هر یک<sup>۱۴</sup> از آن مقدار بیست هزار من و سی هزار من باشد و عجب آنکه<sup>۱۵</sup> بده پانزده فرسنگی آن موضع نه کوهیست و<sup>۱۶</sup> نه سنگ تا آنها را از کجا و چگونه نقل کرده باشند. از آنجا<sup>۱۷</sup> بشهری رسیدم که آنرا اخمیم میگفتند، شهری انبوه و آبادان و مردمی غلبه<sup>۱۸</sup> و حصاری حصین دارد و نخل و بساتین بسیار. <sup>۱۹</sup> بیست روز آنجا مقام افتاد و جهة آنکه<sup>۲۰</sup> دوراه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما<sup>۲۱</sup> متردد بودیم تا بکدام راه برویم، عاقبت براه آب برفتیم<sup>۲۲</sup> بشهری رسیدیم که آن را اسوان<sup>۲۳</sup> میگفتند و بر جانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون می آمد، و گفتند کشتی ازین بالاتر نگذرد، که آب از جایهای<sup>۲۴</sup> تنگ<sup>۲۵</sup> و سنگهای عظیم فرو<sup>۲۶</sup> می آید. و<sup>۲۷</sup> از این شهر بچهار فرسنگ راه ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند<sup>۲۸</sup> و هر وقت از پیش ملك آن ولایت نزدیک سلطان مصر هدیهها<sup>۲۹</sup> فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکر بدان ولایت نرود و زبان ایشان نکند

۱ - ط : آن . ۲ - نپ : بولایات . ۳ - نپ : گویا در اصل «نیاشد» بوده است.  
 ۴ - نپ : اسیوط . ۵ - کلمه از «ط» و متن مطبوع است . ۶ - نپ : گوسفند...  
 ط «کرده» ندارد . ۷ - نپ : لپاور . ۸ - نپ : پنداشتی که .  
 ۹ - ط : قوس چین . ۱۰ - نپ ، ب : سنگهای . ۱۱ - نپ : شارستانی . ۱۲ - ط : بارویی .  
 ۱۳ - نپ : عمارات . ۱۴ - ب ، نپ : که یکی . ۱۵ - ط : اینکه . ۱۶ - و او «ط» نیست .  
 ۱۷ - ط : اینجا . ۱۸ - ط : با غلبه و شجاع . ۱۹ - «ط» و متن مطبوع : بسیار است .  
 ۲۰ - ط : جهت اینکه . ۲۱ - نپ : و ما . ۲۲ - ط : رفتیم . ۲۳ - نپ : اسوان .  
 ۲۴ - ط ، ب : جاهای . ۲۵ - ط : تنگ آید . ۲۶ - ط : فرود . ۲۷ - نپ «واو»  
 ندارد . ۲۸ - ب : باشد . ۲۹ - متن مطبوع : هدیهای .

و این شهر اسوان<sup>۱</sup> عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه کسی قصدی کند نتواند، و مدام آنجا لشکری باشد<sup>۲</sup> بمحافظت شهر و ولایت. و مقابل شهر در میان رود نیل جزیره ییست چون باغی و اندر آن خرماستان<sup>۳</sup> و زیتون و دیگر اشجار و زروع<sup>۴</sup> بسیارست و بدولاب آب دهند<sup>۵</sup>. و آنجا<sup>۶</sup> ییست و یکروز بماندم<sup>۷</sup> که ییابانی عظیم درپیش بود<sup>۸</sup> و دو یست فرسنگ تالب دریا و موسم آن بود که حاج<sup>۹</sup> بازگشته بر اشتران بدانجا<sup>۱۰</sup> برسند، و ما انتظار آن میداشتیم که چون آن شترها<sup>۱۱</sup> بازگردد بکرا<sup>۱۲</sup> گیریم و برویم. و مرا بشهر اسوان<sup>۱۳</sup> آشنایی افتاد با مردی که اورا ابو عبدالله محمد بن فلیج میگفتند، مردی پارسا و باصلاح<sup>۱۴</sup> بود و از طریق منطق چیزی میدانست او مرا معاونت کرد در کرا<sup>۱۵</sup> گرفتن و همراه بازدید کردن و غیر آن<sup>۱۶</sup>. پس اشتری بیک دینار<sup>۱۷</sup> ونیم کرا<sup>۱۵</sup> گرفتم و ازین شهر روانه شدم پنجم ربیع الاول سنه اثنین<sup>۱۸</sup> و اربعین و اربعمائه.

راه سوی مشرق جنوبی بود چون هشت فرسنگ برفتیم<sup>۱۹</sup> منزلی بود که آن را ضیقه<sup>۲۰</sup> میگفتند و آن دره یی بود بر<sup>۲۱</sup> صحرا و<sup>۲۲</sup> بر دو جانب او چون دو دیوار از کوه و میانه او<sup>۲۳</sup> مقدار صد ارش گشادگی و در آن گشادگی چاهی کنده اند که آب بسیار بر آمده است، اما نه آبی<sup>۲۴</sup> خوش و چون<sup>۲۵</sup> از این منزل بگذرند پنج روز بادیه است که آب نباشد، هر مردی

۱ - نپ (در اصل) : استوار (اصلاح) : اسوار . ۲ - در « نپ » بخط الحاقیست.

۳ - بجز « نپ » : خرماستان . ۴ - « ب » در حاشیه آورده : « نپ » کذا ایضاً (رز) -

بقرینه نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب ( در متن نیز « زرع » دارد . ۵ - ب ،

نپ ( باصلاح جدید) افزوده : « و جای با درخت است » . نپ اصلی : و جالی بارح است (۲) .

۶ - نپ : و ما آنجا . ۷ - نپ : بماندم . ۸ - « ب » در حاشیه احتمال داده که و از آمد باشد .

۹ - نپ : حاج . ۱۰ - ط : بار کنند بر اشتران ؛ نپ ، ب : . . . با آنجا . ۱۱ - « ها »

در « نپ » بخط الحاقیست . ۱۲ - ب ، ط : بکرایه ؛ نپ اصلی : کرا . متن از « نپ »

اصلاحی است . ۱۳ - ط ، ب : و چون بشهر اسوان بودم ؛ نپ . . . اسوار . ۱۴ - نپ :

بصلاح . ۱۵ - ب ، ط : کرایه . . . ۱۶ - « و غیر آن » در « ط » نیست . ۱۷ - ب ، نپ :

و شتری . . . : ط : . . . بیکه دینار . . . ۱۸ - ب ، نپ : اثنین . ( « ب » در حاشیه احتمال داده :

اثنین) . ۱۹ - ب ، ط : برفتم . ۲۰ - نپ : ضغه (۲) . ۲۱ - « ب » در حاشیه احتمال

داده « بر » زائده باشد) . ۲۲ - نپ « و او » ندارد . ۲۳ - ط : آن . ۲۴ - ب ، ط : آب .

۲۵ - کلمه در « نپ » نیست .

خیکی برداشت از آب<sup>۱</sup> و برفتم بمنزلی که آنرا حوض<sup>۲</sup> می گفتند، کوهی بود سنگین و دو سوراخ در آن بود که آب بیرون می آمد<sup>۳</sup> و همانجا در گوی<sup>۴</sup> می ایستاد<sup>۵</sup>، آبی خوش، و چنان بود که هر در آن سوراخ میبایست شد تا از جهت شتر آب بیرون آورند<sup>۶</sup> و هفتم روز بود که شتران نه آب خورده<sup>۷</sup> بودند و نه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود<sup>۸</sup> آمدندی از آن گاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی<sup>۹</sup> می رفتند و این منزل جایها که فرود آیند<sup>۱۰</sup> همه معلوم باشد چه بهر جای فرود<sup>۱۱</sup> نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش بر افروزند<sup>۱۲</sup> و بدانجاها بشکل<sup>۱۳</sup> شتر یابند که بسوزند و چیزی پزند<sup>۱۴</sup>. و آن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگی بمیرند<sup>۱۵</sup> و چنان می رفتند که هیچ بر اندن کس محتاج نبود<sup>۱۶</sup> و خود روی در آن بیابان نهاده می رفتند با آنکه<sup>۱۷</sup> هیچ اثر راه و نشان پدید نبود<sup>۱۸</sup> روی فرا مشرق کرده می رفتند و جایی بودی<sup>۱۹</sup> که بیانزده فرسنگ آب میبود اندک و شور و جایی<sup>۲۰</sup> بودی که به سی و<sup>۲۱</sup> چهل فرسنگ هیچ آب نبود.

یستم<sup>۲۲</sup> ربیع الاول سنه اثنین<sup>۲۳</sup> و اربعین و اربعمائه شهر عیداب<sup>۲۴</sup> رسیدیم و از اسوان تا عیداب<sup>۲۵</sup> که بیانزده روز آمدیم بقیاس دو یست فرسنگ بود. این شهر عیداب<sup>۲۶</sup> بر کناره<sup>۲۷</sup> دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد و مردی پانصد در آن باشد و تعلق بسطان مصر داشت و باجگاه است که از حبشه و زنگبار<sup>۲۸</sup>

- ۱ - ب، نپ : خیکی آب برداشت . ۲ - «ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد . ۳ - نپ : می آید . ۴ - نپ (ظ در اصل) : گوی «نپ» اصلاحی : ب، ط : گودی . متن تصحیح قیاسیست . ۵ - ب، نپ : می ایستد . ۶ - ط : آورد . ۷ - نپ : که آن شتران . . . ۸ - ب، ط : که شتران آب نخورده . ۹ - نپ : فرو . ۱۰ - ط : و باقی را . ۱۱ - نپ : و آن منزل جایها که فرو آیند . ۱۲ - ب، نپ : فرو . ۱۳ - ط : افروزند ؛ ب، نپ : بر افروزند . ۱۴ - نپ : بشکل . ۱۵ - نپ : برند . ۱۶ - نپ : نمیرند . ۱۷ - نپ : نبودند . ۱۸ - ط : با اینکه ؛ نپ : بی آنکه . ۱۹ - نپ : ط : بود . ۲۰ - نپ : بود . ۲۱ - نپ : چاهی . ۲۲ - ب، نپ : هفتم . ۲۳ - نپ : اثنین . ۲۴ - نپ : عیداب . ۲۵ - نپ : کناره . ۲۶ - نپ : زنگبار .

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا بر اشتران بارها بدین بیابان که ما گذشتیم برند تا اسوان<sup>۱</sup> و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر<sup>۲</sup> برند. و بر دست راست این شهر چون روی بقبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم و علف خوار بسیار و خلقی بسیارند آنجا، که ایشان را بجاویان<sup>۳</sup> گویند و ایشان مردمانند که هیچ دین و کیش<sup>۴</sup> ندارند و هیچ پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ<sup>۵</sup> زیاده باشد و عرض سیصد فرسنگ و درین همه بعد و شهرک<sup>۶</sup> خرد<sup>۷</sup> بیش نیست که یکی را از آن بحر النعمان<sup>۸</sup> گویند و یکی دیگر را عذاب<sup>۹</sup>. طول این بیابان از مصرست تا حبشه و آن از شمالست تا جنوب و عرض از ولایت<sup>۱۰</sup> نوبه تا دریای قلزم، از مغرب تا مشرق، و این قوم بجاویان<sup>۱۱</sup> در آن بیابان باشند، مردمی<sup>۱۲</sup> بد نباشند و دزدی و غارت نکنند بکارهای<sup>۱۳</sup> خود مشغول [باشند] و مسلمانان و غیرهم<sup>۱۴</sup> کودکان ایشان<sup>۱۵</sup> بدزدند و شهرهای اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلزم<sup>۱۶</sup> خلیجیست که از محیط بولایت عدن شکافته<sup>۱۷</sup> است و در جانب<sup>۱۸</sup> شمال تا آنجا که این شهرک قلزم است پیآمده، و این دریا را هر جا که شهری بر کنارش است بدان شهر باز میخوانند، مثلاً جایی بقلزم باز میخوانند و جایی به عذاب<sup>۱۹</sup> و جایی ببحر النعمان، و گفتند<sup>۲۰</sup> درین دریا زیادت از سیصد جزیره باشد و از آن جزایر کشتیها می آیند<sup>۲۱</sup> و روغن و کشک می آورند<sup>۲۲</sup> و گفتند آنجا گاو و گوسفند<sup>۲۳</sup> بسیار دارند و مردم آنجا گویند مسلمانند، بعضی تعلق بمصر دارند و بعضی به یمن. و درین شهرک عذاب<sup>۲۴</sup> آب چاه و چشمه نباشد، الا آب باران، و اگر گاهی آب باران منقطع شود<sup>۲۵</sup> آنجا بجاهان<sup>۲۶</sup> آب آرند، و بفروشند و تا سه ماه که<sup>۲۷</sup> آنجا بودیم يك خيك آب بیکدم خریدیم و بدو دم نیز، از آنکه کشتی روانه<sup>۲۸</sup> نمیشد، باد شمال بود

۱ - نپ : اسوار . ۲ - نب مصر . ۳ - ب، ط : بجاهان؛ نب (اصلاحی) : بجاهیان.  
 متن از «نپ» اصلی است. ۴ - ط : کیشی . ۵ - ط : بیچوجه به . ۶ - ط : کوچک .  
 ۷ - نپ : عذاب . ۸ - ط : دریای . ۹ - ب، ط : مردم . ۱۰ - ب، ط : بجهار پای .  
 ۱۱ - ب، نب : و غیره . ۱۲ - ب، ط : ایشان را . ۱۳ - ط : قلزم را . ۱۴ - نب : بشکافته .  
 ۱۵ - ط : از . ۱۶ - نب : و گفتند که . ۱۷ - ب : میآیند : ط : می آید .  
 ۱۸ - ط : می آورند . ۱۹ - ط : گوسفند . ۲۰ - ب، ط : باشد . ۲۱ - نب : که . ندارد .  
 ۲۲ - در «نپ» کلمه بفظ العاقبت .

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکند با ایشان مضایفه نکردم و در آن مدت<sup>۱</sup> خطابت ایشان می کردم تا آنگاه که موسم رسید و کشتی هاروی<sup>۲</sup> بجانب شمال نهادند، و بعد از آن<sup>۳</sup> بجهت شدم<sup>۴</sup> و گفتند شتر<sup>۵</sup> نجیب هیچ جای چنان نباشد که در آن<sup>۶</sup> بیابان، و از آنجا بمصر و حجاز برند. و درین شهر عیناب مردی مرا حکایت کرد که بر قول او اعتماد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازین شهر سوی حجاز میرفت و شتر میبردند بسوی امیر مکه و من در آن کشتی بودم، شتری از آن<sup>۷</sup> بمرد مردم آنرا بدریا انداختند، ماهی در حال آنرا فرو برد چنانکه یک پای شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد<sup>۸</sup> و آن ماهی را که شتر<sup>۹</sup> فرو برده بود فرو برد که هیچ اثر از آن برو<sup>۱۰</sup> پدید<sup>۱۱</sup> نبود و گفت آن ماهی را قرش میگویند<sup>۱۲</sup> و هم بدین شهر<sup>۱۳</sup> پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن<sup>۱۴</sup> میگویند و گمان میبردیم<sup>۱۵</sup> بخراسان که آن نوعی از سوسمار است تا آنجا بدیدم که ماهی بود و همه پرها که ماهی را باشد داشت. در وقتی<sup>۱۶</sup> که من بشهر اسوان<sup>۱۷</sup> بودم دوستی<sup>۱۸</sup> داشتم که نام او ذکر کرده ام در مقدمه، او را ابو عبدالله محمد بن فلیج<sup>۱۹</sup> میگفتند، چون از آنجا به عیناب<sup>۲۰</sup> همی آمدم<sup>۲۱</sup> نامه نوشته بود بدوستی یا و کیلی<sup>۲۲</sup> که او را بشهر عیناب<sup>۲۳</sup> بود که آنچه<sup>۲۴</sup> ناصر خواهد بوی دهد و<sup>۲۵</sup> خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه ماه<sup>۲۶</sup> درین شهر عیناب<sup>۲۷</sup> بماندم<sup>۲۸</sup> و آنچه داشتم خرج کرده شد<sup>۲۹</sup> از ضرورت آن کاغذ را

۱ - ط: این مدت . ۲ - ط: رو بشمال؛ ب: روی بشمال . ۳ - نپ: ط: و من از آنجا (بجای: و بعد از آن). ۴ - ط: شدند . ۵ - ط: شیر . ۶ - نپ: درین . ۷ - اینجا کلمه بی ظاهر محذوف است: (شتری از آن شتران؛ از آن شتران شتری؟). ۸ - نپ: در آمد . ۹ - ط: که شتر را . ۱۰ - ط: اثر آن بر آن . ۱۱ - نپ: (باصلاح): پدید؛ ب: بدید . ۱۲ - نپ: قریش میگفتند؛ ب: ... میگفتند . ۱۳ - ط: شکل . ۱۴ - ب: ط: شفق . ۱۵ - ط: میبرد . ۱۶ - ط: وقتی . ۱۷ - نپ: در اصل: اسوار (باصلاح جدید): اسوان . ۱۸ - متن مطبوع: دوستی را . ۱۹ - نپ: فلج (کذا) . ۲۰ - نپ: عذاب . ۲۱ - ب، ط: می آمدم . ۲۲ - نپ: بدوستی یا و کیلی؛ ط: بو کیلی . متن احتمال حاشیه «ب» است . ۲۳ - متن مطبوع: آنچه که . ۲۴ - نپ: «واو» دارد . ۲۵ - ط: ماهه . ۲۶ - ط: در شهر... بماند . ۲۷ - نپ: خرج شد .



بدان شخص دادم ، او مردمی<sup>۱</sup> کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار است ، چه میخواهی تا بتو دهم ، تو بمن خط ده . من تعجب کردم از نیک مردی او<sup>۲</sup> که بی سابقه با من آنهمه نیکویی کرد . و اگر مردی بی باک<sup>۳</sup> بودمی و روا داشتی مبلغی مال از آن شخص بواسطه آن کاغذ بستیدمی<sup>۴</sup> . غرض ، من از آن مرد صد من آرد بستدم<sup>۵</sup> و آن مقدار آنجا عزتی تمام داشت<sup>۶</sup> و خطی بدان مقدار بوی دادم ، و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان<sup>۷</sup> فرستاد و پیش از آنکه من از شهر عذاب<sup>۸</sup> بروم ، جواب آن محمد فلیج<sup>۹</sup> باز رسید که آن چه<sup>۱۰</sup> مقدار باشد؛ هر چند که او خواهد و<sup>۱۱</sup> از آن من موجود باشد بدو ده و اگر از آن خویش بدهی عوض با تو دهم<sup>۱۲</sup> که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب<sup>۱۳</sup> صلوات الله علیه فرموده است : « المؤمن لا یكون محتشما ولا مغتتما » . و این فصل بدان نوشته تا خوانندگان بدانند که مردم را بر مردم اعتمادست ، و کرم هر جای<sup>۱۴</sup> باشد ، و جوانمردان همیشه بوده اند و باشند .

جده - شهری بزرگست و باره بی حصین دارد<sup>۱۵</sup> بر لب دریا و درو پنجهزار مرد باشد . بر شمال دریا نهاده است و بازار های نیک<sup>۱۶</sup> دارد و قبله مسجد آدینه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروفست بمسجد رسول الله<sup>۱۷</sup> و در دروازه است شهر را ؛ یکی سوی مشرق که<sup>۱۸</sup> رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو<sup>۱۹</sup> با دریا دارد . و اگر از جده بر لب دریا سوی جنوب بروند بیمن رسند بشهر صعده و تا آنجا<sup>۲۰</sup> پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جاز رسند که از حجازست . و بدین شهر جده نه درختست و نه زرع<sup>۲۱</sup> ، هر چه بکار آید

۱ - ب ، ط : مردی . ۲ - کلمه در « نپ » ، بغط العاقبت . ۳ - ب ، نپ :  
از نیکمردی آن محمد فلیج ( نپ : فلیج ( کذا ) ) . ۴ - نپ : که اگر بی باکی .  
۵ - نپ ، ط : بستدمی . ۶ - متن مطبوع : بستیدن ( کذا ) . ۷ - ب ، نپ : و آن  
مقدار را آنجا عزتی تمام است . ۸ - نپ : اسوار . ۹ - نپ : عذاب . ۱۰ - نپ : فلیج ( باصلاح : فلیج ) .  
۱۱ - ط ، متن مطبوع : آنچه . ۱۲ - نپ « و او » ندارد . ۱۳ - ط : ما بود هم . ۱۴ - « علی بن ... »  
در « ط » نیست . ۱۵ - نپ همه جایی . ۱۶ - ب ، نپ : بازارها نیک . ۱۷ - نپ  
« الله » ندارد . ۱۸ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۱۹ - کلمه « روح در » نپ نیست .  
۲۰ - نپ : تا اینجا . ۲۱ - ب : و زرع .

از رستا آردند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. و امیر جدّه بنده امیر مکه بود و او را تاج المعالی بن ابی الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود. و من بنزدیک<sup>۱</sup> امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید از من معاف داشت و نخواست چنانکه از<sup>۲</sup> دروازه مسلم گذر کردم و چیزی<sup>۳</sup> بمکه نوشت که این مردی دانشمندست، از وی چیزی نشاید بستن<sup>۴</sup>.

روز آدینه نماز دیگر از جدّه برفتم<sup>۵</sup> یکشنبه سلخ جمادی الاخره<sup>۶</sup> بدر شهر مکه رسیدیم<sup>۷</sup> و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار عمره را در مکه حاضر باشند<sup>۸</sup> اول رجب، و آن موسمی عظیم باشد و عید رمضان همچنین، و بوقت حج بیایند، و چون راه ایشان نزدیک<sup>۹</sup> و سهلست هر سال سه بار بیایند.

### صفت شهر مکه شرفها لله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند<sup>۱۰</sup> و از هر<sup>۱۱</sup> جانب که بشهر روند تا بمکه نرسند<sup>۱۲</sup> نتوان دید. و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابوقیس<sup>۱۳</sup> است و آن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند، بر سر رسد. و در مشرقی شهر افتاده است چنانکه چون در مسجد حرام<sup>۱۴</sup> باشند بهدی<sup>۱۵</sup> ماه آفتاب از سر آن بر آید. و بر سر آن میلی است<sup>۱۶</sup> از سنگ بر آورده، گویند ابراهیم علیه السلام بر آورده است. و این عرصه که در میان کوهست شهرست، دو تیر پرتاب<sup>۱۷</sup> در دو بیش<sup>۱۸</sup> نیست. و مسجد حرام بمیان این فراخنای اندرست، و گرد بر گرد مسجد حرام شهرست و کوچه ها و بازارها، و هر کجا رخنه‌یی بمیان کوه درست دیوار باره ساخته‌اند

۱ - نی : ابو . ۲ - ط ، ب : نزدیک . ۳ - ط : چنانچه از ؛ نی : چنانکه در .  
 ۴ - ب : خبری ؛ ط : چیزی . ۵ - ط : ستاندن ؛ ب : ستیدن . ۶ - ب ، ط : برفتم .  
 ۷ - همه جا : الاخر . ( متن احتمال حاشیه «ب» است ) . ۸ - ط : رسیدم . ۹ - ط ، ب : باشد .  
 ۱۰ - نی : نه بلند . ۱۱ - اصل همه جا : و هر . ( متن احتمال حاشیه «ب» است ) .  
 ۱۲ - اصل همه جا : برسند ( متن از حاشیه «ب» است ) . ۱۳ - نی ( در اصل ) : ابوقیس ( باصلاح جدید ) : ابوقیس . ۱۴ - ط : مسجد الحرام . ۱۵ - نی : بری (؟) . ۱۶ - نی ظاهراً  
 « است » ندارد . ۱۷ - ط : پرتابست . ۱۸ - ط : و بیش .

و دروازه بر نهاده، و اندر شهر هیچ درخت نیست، مگر بر در مسجد حرام<sup>۱</sup> که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر<sup>۲</sup> سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و از مسجد حرام<sup>۱</sup> بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابوقییس<sup>۳</sup> است و دامن کوه ابوقییس<sup>۴</sup> صفاست و آن چنانست که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده اند و سنگها بر تیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعا کنند، و آنچه میگویند: صفا و مروه کنند، آنست<sup>۵</sup>. و باخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای<sup>۶</sup> است، و بر او خانه های بسیار ساخته اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند، ازین سر تا بدان سر. و چون کسی عمره خواهد کرد: اگر<sup>۷</sup> از جای دور آید<sup>۸</sup> به نیم فرسنگی مکه هر جا میلها کرده اند و مسجدها ساخته که عمره را از آنجا احرام<sup>۹</sup> گیرند، و احرام گرفتن آن باشد<sup>۱۰</sup> که جامه دوخته از تن بیرون کنند و ازاری بر میان بندند، و ازاری دیگر یا چادری بر خویشتن در پیچند و باوازی<sup>۱۱</sup> بلند می گویند که: «لبيك اللهم لييك»<sup>۱۲</sup> و سوی<sup>۱۳</sup> مکه می آیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلها برود و از آنجا احرام گیرد و لبيك میزند و بمکه در آید بنیت عمره، و چون بشهر آید بمسجد حرام در آید و بنزدیک<sup>۱۴</sup> خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجر الاسود دروست و حجر را بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا<sup>۱۵</sup> بگردد و باز بحجر رسد و بوسه دهد، يك طوف<sup>۱۶</sup> باشد، و برین ولا هفت طوف<sup>۱۷</sup> بکند. سه بار بتعجیل بدود و چهار بار آهسته برود. و چون طواف تمام شد. بمقام ابراهیم علیه السلام رود که برابر خانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و<sup>۱۸</sup> خانه باشد و آنجا دو رکعت نماز گزارد<sup>۱۹</sup>

۱ - ط . مسجد الحرام . ۲ - ط : در . ۳ - نپ : کذا باصلاح . در اصل : بوقییس .  
 ۴ - (ب) در حاشیه نوشته : کذا ایضاً فی «نپ» . اما این تردید حاشیه «ب» ظاهراً بر اساسی نباشد .  
 ۵ - نپ : بالای . ۶ - کلمه از «ط» است . ۷ - ط : دید . ۸ - نپ : حرام .  
 ۹ - ط : است . ۱۰ - ط : باوازی . ۱۱ - کلمه در «ط» نیست . ۱۲ - ط : و بسوی .  
 ۱۳ - ب : نزدیک . ۱۴ - نپ (در اصل) : ولاو (اصلاح مانندستن) . ۱۵ - نپ : ضواف .  
 ۱۶ - نپ «واو» ندارد . ۱۷ - ب ، نپ : نماز بکند .

آنرا نماز طواف گویند. پس از آن درخانه زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد<sup>۱</sup> و از مسجد حرام بیاب الصفا بیرون شود، و آن دریست از درهای مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای<sup>۲</sup> کوه صفا شود<sup>۳</sup> و روی بنخانه کند و دعا کند، و دعا معلومست، چون بخوانده<sup>۴</sup> باشد فرود آید، و درین بازار سوی مروه برود، و آن چنان باشد که از جنوب سوی شمال رود، و درین بازار که میرود بر درهای مسجد حرام<sup>۵</sup> میگردد<sup>۶</sup> و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه و آله<sup>۷</sup> سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد. بر<sup>۸</sup> دو طرف این موضع چهار مناره است از دو جانب که مردم که از کوه صفا بمیان آن دو مناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دو مناره دیگر که از آن طرف بازار باشد و<sup>۹</sup> بعد از آن آهسته روند تا بکوه مروه و چون بآستانها رسند بر آنجا روند و آن دعا که معلومست بخوانند و باز گردند و دیگر بار در همین بازار در آیند، چنانکه چهار بار از صفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه هفت بار از آن بازار بگذشته<sup>۱۰</sup> باشند، چون<sup>۱۱</sup> از کوه مروه فرود<sup>۱۲</sup> آیند<sup>۱۳</sup> همانجا بازار بیست بیست<sup>۱۴</sup> دکان روی باروی<sup>۱۵</sup> باشد<sup>۱۶</sup> همه حجاج نشسته، موی سر تراشند<sup>۱۷</sup>. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند، درین بازار بزرگ که سوی مشرقست در آیند<sup>۱۸</sup> و آنرا سوق العطارین گویند. بناهای نیکوست<sup>۱۹</sup> و همه دارو فروشان باشند، و در مکه دو گرما به است فرش آن سنگ سبز که فسان سازند<sup>۲۰</sup> و چنان تقدیر کردم<sup>۲۱</sup> که در مکه دو هزار مرد شهری بیش نباشد، باقی قریب<sup>۲۲</sup> پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. و در آن<sup>۲۳</sup> وقت خود قحط بود و شانزده من گندم بیکدینار مغربی بود<sup>۲۴</sup> و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندر شهر مکه اهل هر شهری را

۱ - ط : و یا... مالد . ۲ - ط : آستانه های . ۳ - ط : شوند . ۴ - ط ، ب : خوانده .  
 ۵ - ط : مسجد الحرام . ۶ - نپ ( کذا فی الاصل ) باصلاح جدید : مینگرد . ۷ - ب ، نپ :  
 علیه الصلوة والسلام . ۸ - نپ : و بر . ۹ - نپ : « و او » ندارد . ۱۰ - ب ، ط : گذشته . ۱۱ - نپ :  
 کلمه را ندارد . ۱۲ - نپ : فرو . ۱۳ - در « نپ » بیست بخط الحاقیست ، اصل متن  
 معلوم نیست . ۱۴ - ب ، ط : روی بروی . ۱۵ - ب ، نپ : باشند . ۱۶ - ب ، ط :  
 تراشند . ۱۷ - کلمه از « ط » و متن مطبوع است . ۱۸ - ط : « نیکوست »  
 ندارد . ۱۹ - ط ، ب : می سازند . ۲۰ - ط : کرده ام . ۲۱ - نپ : قرب .  
 ۲۲ - ب ، ط : و در آن .

از بلاد خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیره سراها بوده ، اما اکثر آن خراب بود و ویران<sup>۱</sup> و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده اند آنجا و در آن وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملک ساخته بودند.

آب چاههای مکه همه شور و تلخ باشد چنانکه نتوان خورد ، اما حوضها و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هر یک از آن بمقدار ده هزار دینار بر آمده باشد و آن وقت بآب باران که از درهها<sup>۲</sup> فرو میآید پر میکرده اند و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیر عدن بود ، و او را پسر شاد دل می گفتند ، آبی در زیر زمین بمکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عرفات<sup>۳</sup> بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها<sup>۴</sup> ساخته و اندکی بمکه میآید و بشهر نمیرسد<sup>۵</sup> و حوضی ساخته اند که آن آب در آنجا جمع میشود و سقایان آن را برگیرند و بشهر آورند و بفروشند<sup>۶</sup> و براه برقه<sup>۷</sup> بنیم فرسنگی<sup>۸</sup> چاهیست که آنرا بر الزاهد گویند و آنجامسجدی<sup>۹</sup> نیکوست. آب<sup>۱۰</sup> آن چاه خوشست و سقایان<sup>۱۱</sup> از آنجا نیز بیاورند بشهر و<sup>۱۲</sup> بفروشند.

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرننگ و بادنجان تازه دیدم آنجا ، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غزوه رجب سنه اثنی<sup>۱۳</sup> و اربعین و از بعثت تا بیستم<sup>۱۴</sup> ذی حجه بمکه مجاور بودم . پانزدهم فروردین قدیم انگور رسیده بود و از رستا بشهر آورده بودند و در بازار میفروختند و اول اردی بهشت<sup>۱۵</sup>

۱- «نپ» (بجای و ویران) : در آن وقت . ۲- «نپ» و او ندارد . ۳- نپ : درها .  
 ۴- ط : فرود . ۵- ط : میکنند و از ۶- نپ ( باصلاح ) : در عرفات ( بدون واو ) ( در اصل ) : عرفا . ۷- ب : پالیزها . ۸- ب : الا اندکی . . . نمیرسد : نپ :  
 الا اندکی . . . میآید ( نمی آید ) . . . ۹- ب ، ط : فروشند . ۱۰- ب ، ط : رفته ؛  
 نپ : برقه . ۱۱- نپ : فرسنگ . ۱۲- ط : مسجدیست نیکو . ۱۳- نپ : و آب . ۱۴- ط :  
 سقاها . ۱۵- اصل : و بشهر . ( متن تصحیح قیاسست ) . ۱۶- «ب» در حاشیه آورده : ط : اثنین .  
 ۱۷- نپ : بیستم ماه . ۱۸- ب . اردی بهشت .

خریزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه ها بزمستان آنجا یافت<sup>۱</sup> شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب و یمن - چون از مکه بجانب جنوب روند يك منزل بولایت یمن رسند<sup>۲</sup> و تالب دریا همه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز<sup>۳</sup> بهم پیوسته است و<sup>۴</sup> هر دو ولایت تازی زبانند، و در اصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، و سه جانب این هر دو زمین دریاست، و این زمین چون جزیره بیست<sup>۵</sup> اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قلزم که ذکر آن در مقدمه<sup>۶</sup> رفت<sup>۷</sup> که خلیجیست و جانب جنوبی<sup>۸</sup> دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشد تا عدن مقدار پانصد فرسنگ از شمال به جنوب، و عرض آن که از مشرق بمغربست از عمان است تا به جار<sup>۹</sup> مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تا مکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن<sup>۱۰</sup>. و در زمین عرب آبادانی اندکست<sup>۱۱</sup> و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند و خداوند ستور و چهارپا و خیمه. و<sup>۱۲</sup> زمین حمیر سه قسمست: يك قسم را از آن تهامه گویند و آن<sup>۱۳</sup> ساحل دریای قلزم است بر جانب مغرب، و شهرها و آبادانی بسیارست چون صعده و زبید و صنعا<sup>۱۴</sup> و غیره، و این<sup>۱۵</sup> شهرها بر صحراست<sup>۱۶</sup> و پادشاه آن بنده حبشی<sup>۱۷</sup> بود از آن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم از حمیر کوهیست<sup>۱۸</sup> که آنرا نجد گویند و اندرو دیولاخها و سردسیرها باشد و جاهای<sup>۱۹</sup> تنگ و حصارهای محکم؛ و سیوم<sup>۲۰</sup> قسم از سوی مشرقست و اندر آن شهرهای بسیارست چون نجران

۱ - ط : در آنجا . . . ؛ نپ : . . . یافته . ۲ - نپ : رسد . ۳ - نپ : حجاز و یمن .

۴ - ط : پیوسته ؛ ب : پیوسته است . ۵ - نپ ، ط : جزیره است . ۶ - ( مقدمه = سابق و پیش ازین . حاشیه «ب» ) . ۷ - نپ : ظ : رفته . ۸ - ط : جنوب . ۹ - نپ : بحار که .

۱۰ - «ط» کلمه «است» افزوده است . ۱۱ - نپ : اندک . ۱۲ - متن مطبوع : و در .

۱۳ - ب ، ط : و این . ۱۴ - ط : صفا . ۱۵ - نپ : و آن . ۱۶ - نپ : شهرهایست بر صحرا . ۱۷ - نپ ( در اصل ) : ششی ( کنذا ) بعد اصلاح کرده اند .

۱۸ - ( «ب» در حاشیه آورده : یا، نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست ) . ۱۹ - نپ ( در اصل ) : و جامهای ( کنذا ) بعد اصلاح کرده اند . ۲۰ - کنذا فی «نپ» ایضاً ( نه سوم ) ( حاشیه «ب» ) .

و عثراً و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی<sup>۱</sup> بسیارست و هر ناحیتی ملکی و رئیسی دارد، و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست، قومی مردم باشند خود سر<sup>۲</sup> و بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد و پنجاه<sup>۳</sup> بر آید، و خلقی بسیار باشند<sup>۴</sup> و همه نوع<sup>۵</sup> و قصر غمدان یمن است بشهری که آنرا صنعا گویند، و از آن قصر اکنون بر مثال تلی مانده است، در میان شهر، و آنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همه جهان بوده است و گویند که در آن تل گنجها و دفینه‌ها بسیارست و هیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه سلطان و نه رعیت. و عقیق بدین شهر صنعا کنند و آن سنگیست که از کوه ببرند و در میان ریگ بر تابه با آتش بریان کنند و در میان ریگ بافتابش پرورند<sup>۶</sup> و بچرخ بپیرایند<sup>۷</sup> و من بمصر دیدم که شمشیری برای<sup>۸</sup> سلطان آورده بودند از یمن که دسته و برچک<sup>۹</sup> او از یک پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت.

صفت مسجد الحرام و بت کعبه - گفته‌ایم<sup>۱۰</sup> که خانه کعبه در میان مسجد حرام<sup>۱۱</sup> و مسجد حرام<sup>۱۲</sup> در میان شهر مکه و طول آن از مشرق بمغربست و عرض آن از شمال بجنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها در مالیده است تا بمدوروی مایلست، زیرا که چون در مسجد نماز کنند از همه جوانب روی بنخانه باید کرد. و آنجا<sup>۱۳</sup> که مسجد طولانی ترست از باب ابراهیم علیه السلامست تا باب بنی هاشم، چهار صد و بیست و چهار ارش است. و عرضش از باب الندوه که سوی شمالست تا باب الصفا<sup>۱۴</sup> که سوی جنوبست

۱ - نپ : بحران و عشر و بیشه ؛ ط : ... عشر ... ۲ - نپ : ناحی ؛  
 ۳ - ب ، نپ : بخود سر . ۴ - نپ « واو » ندارد . ۵ - « نپ » افزوده : فرسنگ .  
 ۶ - ب : باشد . ۷ - « ب » در حاشیه آورده : کذا ایضا « نپ » . ۸ - نپ : دفینه‌های .  
 ۹ - ب ، ط : پرورند . ۱۰ - ط : بیارایند ؛ ب : به پیارند ؛ نپ : به پیرایند ( متن از حاشیه « ب » است ) . ۱۱ - ب ، نپ : سوی . ۱۲ - « ب » در حاشیه راجع به « برچک » توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد . ۱۳ - ط : گفته ام .  
 ۱۴ - ط : مسجد الحرام . ۱۵ - ط : اینجا . ۱۶ - ط : صفا .

و فراختر جایش، سیصد و چهار ارشست و بسبب مدوژی جایی<sup>۱</sup> تنگتر نماید و جایی<sup>۱</sup> فراختر، و همه گرد<sup>۲</sup> برگرد مسجد سه رواقست پوشش، عمودهای رخام برداشته اند، و میان سرای را چهار سو کرده و درازی پوشش که بسوی ساحت مسجدست چهل و پنج طاقست و<sup>۳</sup> پهنایش به بیست و سه طاق، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد و چهارست، و گفتند این همه عمودها را<sup>۴</sup> خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن<sup>۵</sup>. و گفتند چون این عمودها بمکه رسانیدند آن ریسمانها که در کشتیها و گردونها بسته بودند<sup>۶</sup> و پاره شده بود<sup>۷</sup> چون فروختند از قیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد<sup>۸</sup> و از جمله آن عمودها یکی در<sup>۹</sup> آنجاست که باب الندوه گویند<sup>۱۰</sup>، ستونی سرخ رخامی است<sup>۱۱</sup> گفتند<sup>۱۲</sup> این ستون را همسنگ<sup>۱۳</sup> دینار خریده اند و بقیاس آن يك ستون سه هزار من بود.

مسجد حرام را هیچده درست همه بطاقها ساخته اند بر سرستونهای رخام و بر هیچکدام دری نشانده اند که فراز توان کرد. بر جانب مشرق چهار درست از گوشه شمالی باب النبی و آن سه<sup>۱۴</sup> طاقست بسته، و هم برین دیوار گوشه جنوبی<sup>۱۵</sup> دری دیگرست که آنرا هم باب النبی گویند، و میان آن<sup>۱۶</sup> دودر صدارش بیست<sup>۱۷</sup> و این دربدو<sup>۱۸</sup> طاقست. و چون از این در بیرون شوی بازار عطارانست که خانه رسول<sup>۱۹</sup> در آن

- ۱ - ب، نپ : جای . ۲ - « ط » و متن مطبوع : کرد و برگرد . ۳ - « واد » از « نپ » است . ۴ - نپ : عمودها همه . ۵ - کلمه در « نپ » نیست . ۶ - متن مطبوع : کشتیها بود و گردونها که . ۷ - نپ ( در اصل ) : بود ( اصلاح مانند متن ) . ۸ - نپ ( در اصل ) : شد ( اصلاح ) : شده بودند . ۹ - کلمه در « نپ » الحاقیست . ۱۰ - نپ : از . ۱۱ - نپ ( در اصل ) : رخام است ( اصلاح ) : از رخام است . ۱۲ - ط « که » افزوده است . ۱۳ - ط ، متن مطبوع : هم سنگ . ۱۴ - نپ : سه . ۱۵ - ( مقصود از گوشه جنوبی قطعاً « بر سمت جنوب » است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول ( که هر دو را باب النبی گویند ) و اقامت و مقصود گوشه جنوبی دیوار مشرقی ( یعنی زاویه جنوبی آن دیوار با دیوار جنوبی ) کما یتوه - م فی بادی الامر نیست زیرا چنانکه سابق گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ۳۰۴ ارش است و حال اینکه اینجا گویند که فاصله میان این دو در قریب صد ارش است وهو واضح . حاشیه ب ) . ۱۶ - نپ : این . ۱۷ - نپ : بیشتر . ۱۸ - ط : دو . ۱۹ - ب ، نپ : علیه السلام .



کوی بوده است و بدون در بنماز اندر مسجد شدی. و چون از این دربگذری هم برین دیوار شرقی<sup>۱</sup> باب علی علیه السلام است، و این آن درست که امیر المؤمنین علی<sup>۲</sup> علیه السلام در مسجد<sup>۳</sup> رفتی بنماز، و این در پسه<sup>۴</sup> طاقست. و چون از این<sup>۵</sup> دربگذری بر گوشه مسجد مناره‌یی دیگرست<sup>۶</sup> بر سر سعی<sup>۷</sup> که از آن مناره که بیاب بنی هاشم است تا بدینجا بیاید شتافتن و این مناره هم از آن چهار گانه مذکورست. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجدست هفت<sup>۸</sup> درست: نخستین بر رکن<sup>۹</sup> که نیم گرد کرده اند<sup>۱۰</sup> باب الدقاقین است و آن بدو طاقست، و چون اندکی بجانب غربی روی<sup>۱۱</sup> دری دیگرست بدو طاق و آنرا باب الفسائین<sup>۱۲</sup> گویند و<sup>۱۳</sup> همچنان قدری دیگر بروند باب الصفا گویند و این در را پنج طاقست و از همه این<sup>۱۴</sup> طاق میانین<sup>۱۵</sup> بزرگترست<sup>۱۶</sup> و جانب او دو<sup>۱۷</sup> طاق کوچک<sup>۱۸</sup> و رسول الله<sup>۱۹</sup> از این در بیرون آمده است که بصفا<sup>۲۰</sup> شود و دعا کند. و عتبه این طاق میانین<sup>۲۱</sup> سنگی سپیدست عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول<sup>۲۲</sup> پای مبارک خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارک او<sup>۲۳</sup> گرفته، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه بریده اند<sup>۲۴</sup> و در آن سنگ سپید ترکیب کرده<sup>۲۵</sup> چنانکه

- ۱ - ب : مشرقی . ۲ - کلمه در « ط » نیست . ۳ - نپ : سه . ۴ - نپ : آن .  
 ۵ - ( عبارت منشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تعریفی باشد ، در هر صورت نام باب بنی هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از مناره‌یی نکرد که این دیگری آن باشد حاشیه ب ) .  
 ۶ - ب ، ط « که » ندارند . ۷ - « بر رکن » در « ط » نیست . ۸ - نپ : گردگراند .  
 ۹ - ب ، نپ : بروی . ۱۰ - نپ : الفسائین ( کذا ) . ۱۱ - « و » در « ط » نیست .  
 ۱۲ - نپ ( در اصل افزوده ) : بزرگترست ( بعد یخط جدید زده است ) . ۱۳ - نپ : میانین .  
 ۱۴ - نپ ( در اصل ) : بزرگست ( اصلاح مانند متن ) . ۱۵ - نپ ( در اصل ) : در دو ( اصلاح ) مانند متن . ۱۶ - ( ظاهراً عبارت اینطور بوده : « و از هر جانب او دو طاق کوچک » یا : « و جانب او از هر طرف دو طاق کوچک » یا نحو آن ، ناعده پنج طاق درست بشود . حاشیه ب ) . ۱۷ - نپ : الله ، ندارد . « ب » و « نپ » « علیه السلام » افزون دارند .  
 ۱۸ - نپ : بر صفا . ۱۹ - نپ ، ب : علیه السلام و الصلوة . ۲۰ - ب : متبرک او علیه السلام ؛ ط : متبرک . ۲۱ - نپ : بریده اند . ۲۲ - نپ : کرده اند .